

جوجه کوچولو

جوجه کوچولو بالاخره تخم خودشو شکست و از اون بیرون اومد .
مامان مرغه با خوشحالی اونو زیر پراش گرفت و گفت عزیزم.سلام کوچولوی
من به دنیا خوش اومدی .وای ، چقدر انتظار کشیدم تا تو از تخمت بیرون
اومدی "جوجه کوچولو"

جوجه کوچولو به مامان نگاه کرد و با یه صدای ناز و یواش گفت :جیک جیک
سلام مامان.

مامان مرغه دست جوجه کوچولو رو گرفت و از روی زمین بلندش کرد .

جوجه کوچولو خیلی زود راه رفتن رو یاد گرفت. بعد یه کم آب و دونه خورد وقتی سیر شد مامان گفت عزیزم خواهر و برادرات رفتن بیرون بازی کنن توهم برو پیششون .

جوجه کوچولو گفت مگه من خواهر و برادر دارم. مامان گفت البته که داری اونا هم مثل تو جوجه های زرد رنگ هستند و یه خورده هم از تو بزرگترند. جوجه کوچولو گفت زرد رنگ دیگه چیه ؟

مامان گفت به پرهای خودت نگاه کن. اونا زرد رنگند. جوجه کوچولو به پرارش نگاه کرد و خندید و رفت .

اون اول چند تا مرغابی دید که اصلا زرد نبودند. بعدش یه ببعی دید که اون هم زرد نبود .

روی شاخه یه کلاغ دید که اصلا نفهمید چه رنگیه. بعد دور تا دور خودشو نگاه کرد .



یه دفعه اون دورتر ها دوتا خرگوش کوچولو دید که زرد بودن .رفت جلو و
گفت شما خواهر و برادر من هستید.شما خواهر و برادر من هستید
خرگوش ها گفتن چرا فکر کردی ما خواهر و برادرای تو هستیم؟

گفت آخه شما زردرنگ هستید مامان بهم گفته بود خواهر و برادرای تو زرد رنگ هستند.

گفتند ولی ما که مثل تو نوک نداریم مثل تو پر نداریم مثل تو هم جیک جیک نمی کنیم. فقط رنگمون زرده. پس ما خواهر و برادر تو نیستیم

جوجه کوچولو با گریه گفت پس خواهر و برادر من چه جوری اند؟
خرگوشا گفتن اونا مثل تو پر دارن، نوک دارن، دوتا پا دارن و تازه مثل تو جیک جیک می کنن.

همین موقع بود که یه دفعه صدای جیک جیک توجه جوجه کوچولو رو جلب کرد. دو تا جوجه شبیه خودش داشتن دنبال هم می دویدن و بازی می کردن جوجه کوچولو پرید جلوشون و گفت سلام، شما خواهر و برادر من هستید جوجه ها تا جوجه کوچولو رو دیدن فهمیدن که اون همون خواهر کوچولو شونه که تازه به دنیا اومده.

با صدای بلند فریاد زدن: تولدت مبارک، تولدت مبارک حالا دیگه جوجه کوچولو، هم خواهر و برادرشو پیدا کرده بود و هم چیزای زیادی رو فهمیده بود. او یاد گرفته بود که جوجه ها زردند. نوک دارن و جیک جیک می کنن. پر دارن که همون دستاشونه و دو تا پا دارن که باهاش راه می رن.